

گذری بر تاریخ صفویه

نویسنده: مهدی محمودی

منبع:

روزنامه رسالت، ۲۷ آبان سال ۱۳۸۵، ص ۱۷

زمانی که امین الدین جبرئیل - پدر صفی الدین حلّی، سر سلسله خاندان صفویه - زمین های خود را به دنبال حمله حاکم کرج یا (کرجیها) به اردبیل از دست می دهد، لباس دراویش تن می کند. او سپس راهی شیراز می شود و ده سال در آن جا اقامت می گزیند و از مریدان (کمال الدین عربشاه اردبیلی) که از مشاهیر متصوفه در آن جا بوده، است می شود؛ سپس با دختر کمال الدین ازدواج می کند و دیری نمی پاید که ثروت و دارایی دوباره به او باز می گردد و در (کلخوران) یعنی پایگاه جدید صفویان به زمین های خود دست می یابد. در آن جا همسرش که به پارسایی و محبت اهل بیت شهرت داشته، صفی الدین را به دنیا می آورد صفی الدین یتیم اما نازپرورده رشد یافت، و تصوف که طریقت آن روزگار بود مرام خویش قرار داد و با مشایخ و بزرگان این طریقت ارتباط برقرار کرد، تا این که در گیلان ملازم شیخ ابراهیم زاهد گیلانی شد، و با دختر شیخ ابراهیم ازدواج کرد، صفی الدین اردبیلی در محرم سال (۱۳۳۴ م - ۷۳۵ هـ) درگذشت، تا این که پسرش (صدرالدین موسی) جانشین او در رهبری دینی و معنوی شد، صدرالدین به عنوان یک رهبر دینی رشد یافت، او چشم به رهبری سیاسی دوخته بود، این اهتمام به رهبری او تا به حدی بود که (اشرف چوپان) حاکم اردبیل را نگران ساخت، و باعث شد وی را تبعید کند و در صدد مسموم کردن و قتل او برآید، به طوری که صدرالدین ناگزیر به فرار به گیلان شد اما سرانجام به دنبال حمله (ارغون بک) و کشته شدن (اشرف) به اردبیل برگشت و در سن قریب به ۹۰ سالگی در سال ۷۹۴ در آن جا در گذشت.

صدر الدین در طریقت صوفیه، از جمله سران و پیشوایان به شمار می رفت و او بود که این طریقت را تثبیت کرد و پایداری بخشید، صدرالدین ۵۹ سال به ارشاد و راهنمایی ترکها پرداخت. تا این که در سال ۷۹۴ (۱۳۹۳) درگذشت و در مرکز صوفیه در کنار پدرش دفن شد و کار آماده ای را که در آستانه ثمر دادن بود برای فرزندش علاء الدین علی به جای گذاشت آن گونه که به نظر می آید وجود (تیمور) سبب شد که تبدیل جنبش صوفیه به یک انقلاب ظاهرا مسلحانه به تاخیر افتد بنا بر این وی پیوسته لباس سیاه بر تن می کرد تا این که به سیاه پوش ملقب شد. مطلب جدیدی که در مورد (علی سیاه پوش) وجود دارد این است که او در دوران خود برای اولین بار به ذهنش خطور کرد که خوب است از میان مریدانش فدائیان ظهور نماید و این بیان کننده تحولی بود که در طریقت صوفیه در زمینه تشکیلات نظامی رخ داده است.

و بعد از گذشت ۲۸ سال از سازمان دهی رهبری دینی معنوی، علاءالدین علی سیاه پوش در قدس در سال ۸۳۲ هـ- (۱۴۲۸) در حالی که از حج باز می گشت درگذشت و همانجا دفن شده و برایش مزار بزرگی ساخته شد و بعد از کشته شدن جنید، فرزندش حیدر سرپرست امور شد، که در آغاز رهبریش، کودکی بی خطر بود اما بعدها جنبش قزلباشها به دست او شکل گرفت.

مهمترین چیزی که در مورد حیدر وجود دارد این است که لباس علوی وی سمبل لباس ناصری شد که امرا برای اظهار دوستی و عنایت خود نسبت به این نهضت آن لباس را درخواست می نمودند. این جا بود که (حسن بلند حاکم عراق و آذربایجان آن لباس را درخواست نمود تا او و فرزندانش آن را تن کنند ولی شرایط برای صفویان مهیا گردید و برخلاف انتظار (حسن بلند) پیش رفت و بعد از یک سری ابهامات تاریخی، حیدر در طبرستان نزدیک در بند سال ۸۹۳ هـ کشته شد، بعد از حیدر فرزندش یار علی نیز کشته شد و بعد از او فرزند دیگرش اسماعیل (در سال ۸۹۳ هـ) در کاری که اجدادش در آن شکست خورده بودند موفق شد و در سال ۹۰۵ هـ مقدر شد که به عنوان شاه تاجگذاری کند و بر ایران سیطره یابد و در سال ۹۱۴ بر عراق و ماوراء النهر سال ۹۱۸ چیره شود.

اسماعیل صفوی در سنین جوانی در ۲۸ سالگی در ماه رجب ۹۳۰ هـ بعد از آن که برای اولین بار در تاسیس یک دولت شیعی نیرومند موفق شد دار فانی را وداع گفت این دولت نقش مهمی را در زندگی مسلمانان بازی نمود و تاثیر آشکاری در جریان تاریخ اسلام تا عصر حاضر داشته است

علمای جبل عامل نقش قابل توجهی در صفویه داشته اند، زیرا آنان در جلب حمایت صفویه توفیق یافته و از این راه به قدرت اجتماعی - اقتصادی بی سابقه ای دست یافتند. شیعیان ساکن جبل عامل مجبور به ترک سرزمین خود بودند. آنان گروه گروه ازخشم عثمانی ها فرار کرده و از دعوت شاه اسماعیل و شاه طهماسب برای مهاجرت به ایران مشتاقانه استقبال می کردند.

“عبدالرحیم ابوحسین” ادعا کرده است که عامل قطعی در مهاجرت عاملی ها به ایران، تلاش هوشمندانه آنان برای جست وجوی پست های مهم مذهبی و شناسایی اجتماعی آنان توسط یک قدرت دولتی بوده است. از سوی دیگر، “جعفر المهاجر”، معتقد است هیچ یک از این اهداف مادی یا انگیزه های اقتصادی تاثیر چندانی بر تصمیم مهاجران به ترک جبل عامل به قصد ایران نداشته است و برای مهاجران، ایران نسبت به عراق یا مکه هیچ امتیاز خاصی نداشت. این مهاجرات، هجومی جمعی نبوده بلکه هجرت طبقه علمای متخصص و فقهای بوده است که در ساختارهای سیاسی مالیک و عثمانی های سنی کنار زده شده ودر معرض اذیت و آزار قرار گرفته بودند. بنابراین، ما هرگاه از “عاملی ها” یاد می کنیم، در واقع علمای جبل عامل، و نه همه جمعیت شیعه منطقه، را در نظر داریم همچنین اجازه دهید تصور نکنیم که جبل عامل از همه علمای خود نیز خالی شد یا آنکه همه علمای باقی مانده ضرورتاً با حکومت صفوی یا با هم، هم کاری بی قید و شرط داشته یا با آنمخالف بودند. به درستی می توان گفت، در میان علمای شیعه عرب، عاملی ها هم چون گروهی واحد، نسبت به هم ردیفان عراقی، بحرینی و قطیفیشان، نگرانی کم تری برای همراه شدن با قدرت حاکم و نهادهای سیاسی داشتند. اما درون جامعه اهل علم عاملی، شماری از علما به تصدیق قاعده ای اخلاقی درباره علو شان عالمان حاکی از اهمیت پرهیزکاری، زهد و انقطاع از امور دنیوی، ادامه می دادند. تمایل نسبت به این قاعده رامی توان از آثار و نوشته های متعدد عاملی ها استنباط کرد؛ آثاری هم چون: مسکن الفواد عند فقد الاحبه والاولاد، نوشته زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی، نورالحقیقه ونور الحدیقه، از

حسین بن عبدالصمد، تحفه الدهر فی المناظره بین الغ نی والفقر نوشته محمد صاحب المدارک متوفای مع ذلک، این که عدم تمایل برخی عالمان دینی به داشتن تماس با صفوی ها بتواند نشان از موضعی اخباری داشته باشد کاملاً تردیدآمیز است. دو رویکرد نه همواره مانع الجمع، حکایت از بی رغبتی عالمان شیعی نسبت به پذیرش پست و مقام در حکومت صفوی ها دارد: اول، وفاداری به آن چه که "سعید ارجمند" آن را "آرمان تنفر و تضاد زاهدانه با قدرت سیاسی" توصیف می کند و دوم، جانب داری از یک موضع اخباری کاملاً نظام یافته، است. اما اخباری گری تا اواسط قرن هفدهم تبدیل به یک گرایش مشخص و کاملاً پروبال دار نشده بود، و از این رو نمی توانست هیچ گونه اثری بر تصمیم علمای جبل عامل به پذیرش یا رد حکومت صفوی داشته باشد؛ برای مثال "حسین بن عبدالصمد" تقریباً طلاپی دار جنبش اخباری بود، حال آن که می توان گفت همه تلاش خود را در خدمت به صفوی هامبذول داشت. او در پی نظریات شهید ثانی بر این نکته تأکید داشته که شیوه برهانی اجتهاد "تنها منیع استنباط قواعد و معیارهای فقهی نبوده است و با تقلید از "اسلاف" و قدمای شیعه مخالفت کرد، همان گونه که مدرسی اظهار داشته است، این انتقاد متوجه گرایش اصولی و برهانی بود.

در نامه ای که مولی احمد بن محمد اردبیلی معروف به "مقدس اردبیلی از طرف ماموری خاطی نگاشته بود چنین وانمود شده بود که ایشان شاه عباس اول را با عنوان مؤسس سلطنتی عاریتی مورد خطاب قرار داده است: "بانی ملک عاریه با قطع نظر از این که آقای ارجمند به دلایلی چند، درست است آن نامه را مورد تردید قرار داده است، عبارت "ملک عاریتی" لزوماً حکایت از این عقیده ندارد که حکومت دنیوی غصب حق امام یا غصب حق علماست. گرچه تأکید می کنم چندین تن از عالمان شیعه در عصر صفویه، فعالیت سیاسی را به درجه ای پایین تنزل می دادند. مقدس اردبیلی بر حسب نگرش اصول گرایانه به فقه شیعه، همانند محقق ثانی و محقق کرکی به شدت به وضع استدلال برهانی برای وصول به آرای فقهی پای بند بود. مشخصه شیوه او استدلال منظم و مستقل ناشی از بینش فقهی خود و چشم پوشی از آرای عالمان بود.

مهم تر این که مقدس اردبیلی در کتاب تفسیرش، زبده البیان، در فصلی با عنوان "امر به معروف و نهی از منکر" حکمی را پیرامون اجتهاد و تقلید بیان کرده که به طور عمده اقتدار روحانیت شیعه را افزایش می دهد. این وضعیت توجه مقدس اردبیلی را به مصلحتی حساس در تجویز قلمرو نفوذ وسیع تر برای عالمان در عرصه سیاسی و نقش تعیین کننده در نظام دینی، آشکار می سازد.

شهید اول و شهید ثانی

هر چند علمای عاملی ممکن است در مناطق خودشان متنفذ بوده اند، در کشور اصلی خود نسبتاً گمنام بودند و درون حوزه های دینی شهرهای بزرگ ممالیک و سوریه عثمانی نقش کم تری بازی می کردند. رابطه تسنن و تشیع همواره در هر مقطع تاریخی در پرتو تغییر و تحولات در سطوح اجتماعی و اقتصادی بازگو شده و شکل می گرفت. منابع بی شماری نشان می دهد که تعدادی از عالمان فعال شیعی با تهدید به شکنجه و مرگ مواجه بودند، چیزی که در واقع

سرنوشت دو عالم نامدار شیعه یعنی شمس الدین محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اول و شهید ثانی بود. شرایط تاریخی محیط شکنجه و آزار آنان را باید در اختلاف های اجتماعی درون جامعه عاملی در خلال دو دوره متفاوت و نیز در سیاست های مذهبی کلی ممالیک و عثمانی ها در مقابل شیعیان اثنی عشری جستجو کرد. شهید اول: در مورد شهید اول باید گفت: ایشان در محیط دمشق کاملاً به عنوان شیخ شیعه شناخته شده بود و همان گونه که شرح حال او حکایت دارد، در همه مکاتب فقهی استادی بسیار موفق بود. شماری از منابع شیعی و سنی روشن می سازد که وی به طور فعال به گسترش و ترویج تعالیم خود در میان شاگردان متعدد عاملی خویش مشغول بوده و نقش اجتماعی قابل ملاحظه ای در جامعه محلی خود داشته است. همین منابع نشان می دهند که، از طرف دیگر، فعالیت های شهید اول با مقاومت و حتی تهاجم برخی گروه های اجتماعی در جبل عامل مواجه شد. تقی الدین جبل الخیامی، زمانی شاگرد شهید اول بوده است اما پندار بر این است که وی بعدها از تشیع اثنی عشری روی گردان شده و موضعی افراطی اتخاذ کرده است شاگرد دیگر شهید یعنی "یوسف بن یحیی" نیز، از نظر منابع شیعی، تشیع اثنی عشری را رها کرده، علیه شهید شوریده و گزارشی با امضای هفتاد نفر از مردم جبل عامل به مقامات دولتی تقدیم کرده است که اینان قبلاً به وفاداری به تشیع اثنی عشری تصریح داشته اند و بعدها تبری جسته اند. یک هزار نفر از ساکنان مناطق ساحلی هم چون سیدان و بیروت که در منابع شیعی با عنوان سنی های دروغین (المتسنین) توصیف شده اند نیز اتهامات "ابن یحیی" را بر شهید در گزارش تقدیمی به قاضی بیروت تأیید کردند.

شهید ثانی: پس از آن در میان علمای عاملی و فعال همواره ترس از مجازات به دست مقام های مرکزی وجود داشت، این ترس در مورد شهید ثانی حتی آشکار تر بود، او دستکم ده سال پیش از اعدامش در قیافه ای مبدل و ناشناس زندگی می کرد و تلاش می کرد از دید مقام های عثمانی دور بماند وی اوایل کار اجتهادش بسیار اهل احتیاط بود و مجبور بود هویت خویش را پنهان سازد. پس از سال ۹۴۸ق. به تدریج شهرت یافت و توانست شاگردان و محققان زیادی را تربیت کند؛ کسانی که او را در علوم اسلامی مرجع می دانستند.

عجیب این که نخستین شکایت هایی که علیه شهید ثانی نزد ماموران عثمان برده شد از سوی هیچ یک از حوزه های آموزشی سنی که وی در آنها شرکت می کرد نبود و نیز از سوی هیچ گروه یا چهره قابل اعتنای سنی در دمشق هم نبود. بلکه شهید ثانی ابتدا از طریق تحریک یک عاملی موسوم به "معروف" که دعوای خود علیه شخصی دیگر را نزد شهید ثانی برده بود تا میان آنان قضاوت کند، مورد توجه مقام های عثمانی واقع شد. معروف از این که رای شهید ثانی به نفع رقیب و طرف دعوای او بود ناخشنود گردیده تصمیم گرفت فعالیت و هویت این حکم را نزد قاضی سیدون افشا کند. شهید ثانی به خاطر اتخاذ آرای فقهی مغایر با مذاهب فقهی چهارگانه سنی، مجرم و بدعت گذار معرفی شد. یادآوری می شود قاضی در پیامی که به شهید ثانی فرستاد او را "سگ رافضی" خطاب کرد، که در نتیجه شهید ثانی تصمیم گرفت - به عنوان وسیله ای برای اختفا جبل عامل را به قصد زیارت در یک کاروان مخفی ترک کند. سلطان با آگاه شدن از قضیه تصمیم گرفت شهید ثانی را به دربار خویش آورد و دستور اقدام مناسب را علیه او بدهد، اینبعد از آن بود که عالمان برجسته سنی از عقاید مذهبی حقیقی شهید ثانی پرده برداشتند. اما ماموری که از سوی سلطان برای جلب شهید از مکه فرستاده شده بود تصمیم گرفت به جای آن که او را به دربار برسد خود، او را در راه بازگشت از زیارت به قتل برساند.